



### چکیده:

از تو می پرسند: در طول سالهایی که با مرحوم دکتر یدالله سبحانی زیستی مشترک و همراه و همگام داشته‌ای، رمز ماندگاری او را بر جبین اولین صفحات تاریخ معاصر ایران، به نیکنامی و استواری، در چه می بینی؟! در کدامین صفت یا خلق یا خوی؟ در کدامین اندیشه، یا تفکر؟! در کدامین منش یا روش یا کنش؟ در کدامین نشست یا برخاست؟! و به کدامین ایمان یا عمل؟! اما تو نمی توانی هیچ زاده بشری را به تفکیک یک یا چند صفت، و گفتارها و رفتارهای برآمده از آن، به مهمیز داوری بکشانی و وی را جزو نیکان یا بدان بنشانی و بشمارای یک عمر ره سپردن می خواهی و ضرورت سلوک، و اینکه اصلاً، در هیچ نقطه بی از نقاط جاده، و نه در هر پیچی از پیچهای آن، کج نشده باشی و به بیرون از طریق و خا رج از مسیر در نغلتیده باشی!

کلیدواژه‌ها: دکتر یدالله سبحانی، سید علی اصغر غروی، نهضت آزادی، آیت الله طالقانی، مهندس مهدی بازرگان، ایران، آزادی

هرچه وجودش را می کاوی و به عمق بیشتر و ابعاد دور دست تر فرو درمی روی، به شفافیت بیشتر در کلام و صحت وسیع تر در عمل می رسی. از خود می پرسی این همه از کجا حاصل آمده و چگونه پدیدار گشته، و چرا با این گستره درماندگاری؟! مگر چه بود و که بود و چه گفت و چه کرد؟ او قطعاً چیزی نبود جز پیکره‌ی بمانند همه پیکره‌های دیگر، که بشرشان خوانند و خصوصیات انسانی دارند، و کسی نبود جز «یدالله» که این نام را هم به هنگام زاده شدن، والدینش برگزیده و بر او نهاده بودند، که تا پایان عمر هویت اسمی او باشد، و شاید اراده هم کرده بودند که با مسمأ هم باشد، و اتفاقاً چنین هم شد، او یدالله بود، دست خدا بود، نصیر و ناصر حق بود، و همیشه عمر به *إِنْ تَصْرُواَ لِلَّهِ* می اندیشید، چرا که نصرت او را، فقط طالب بود

بهرتر است میانبر بزنم، هم به میدان تاریخ معاصر و سیاست و حکومت و دولت، که چه همه آمدند و رفتند و نامها به نیکی یا بدی، به زیبایی یا زشتی، به ثبت رسیدند، و هم به سینه پر از عشق و ایمان او، عشق و ورزی به ایران و ملت محروم و بی نصیب آن، - و مخصوصاً بنصیب از دو نعمت الهی آزادی و عدالت، که در نبودشان بسیاری از نعمتهای دیگر نیز از چنگ می رود، و فقر همه جانبه حاکم می گردد، فقر مادی و فقر فرهنگی، همه چیز و همه کس را فرومی گیرد، و توسعه نیافتگی را رقم می زند. - و ایمان به خدا و آخرت و عمل صالح.

واکاوی را از واپسین روزهای پسینی عمرش، بیاغازیم. وقتی که بر بستر بیماری خفته بود و دیگر جسمش یارای حرکت و جابجایی نداشت، ولی از اداء سخن حق در جایگاه درست و راستینش دریغ نمی ورزید، و املاء می کرد تا بنویسند به بزرگان، از سکوی امر به معروف و نهی از منکر، و گوشزد کند کژی‌ها و کجرویها را، و نیز خطاها و ظلم‌ها را، و نیز قانون شکنی‌ها و بی قانونی‌ها را. و این همه از شهادتی بود که از پیمانۀ ایمانش به خدا و آخرت سرریز می شد. در وظیفه الهی - انسانی خود می دانست که آخرین انفاس خود را صرف عدالت جویی و مقابله با بیانصافی نماید.



باز هم گامی به عقب تر بگذاریم، روزی که حتماً کارد به استخوانش رسیده بود، وقتی که ماهها از محبوس کردن اعضاء نهضت آزادی ایران، البته کثیری از ایشان، در سلولهای زندان ۵۹ پادگان عشرت آباد می گذشت، همانجایی که در سال ۱۳۴۲ هم اعضاء بلند پایه نهضت آزادی در حبس بودند، و در همان فضاء هم محاکمه شدند، و اکنون نیز که سال ۱۳۸۰ است در حصر سلولهای انفرادی گرفتار و اسیرند، و دکتر یدالله سبحانی تصمیم می گیرد، علیرغم ناتوانی جسم، بپاخیزد و عصا زنان به سمت مجلس شورای اسلامی رهسپار شود و صدای اعتراض خود را به گوش های شنوا و شاید هم ناشنوا برساند و بگوید که من برای آزادی عزت نیامده‌ام، بلکه برای اعتراض به این بی عدالتی و سردرگمی در نظام قضاء آمده‌ام. و رئیس وقت مجلس، آیت الله کروی، از او استقبال کرد و در آستانه بناء «مظهر عدل علی» وی را استمالت نمود و قول رسیدگی داد و او را به خانهاش بازگردانید.

آری! یدالله، دست خدا، باید چنین می بود، باید عمری را در مسیر جهاد برای کسب آزادی و برقراری عدالت در چارچوب اجراء قانون، و در دائرة ایمان به خدا و آخرت و عمل صالح طی می کرد. و تاریخ گواهی خواهد داد که او چنین کرد و نام خویش را در کنار دیگر نامهای بزرگ مردان ایران زمین با عظمت، به ثبت رسانید و ماندگار ساخت

او احترام شگفت انگیزی برای یار و همراه و همزبان و هم فکر و هم اندیش خود، مهندس مهدی بازرگان قائل بود، و هیچ وقت شخصیت سیاسی او را مطرح نظر نداشت، بلکه در سُویدای قلب خود، ایمان و استواری او را می ستود و در گستره سینه خود، به او عشق می ورزید، و از آغاز آشنایی که در آن کشتی رخ داد که از اروپا به ایران می آمد، تا لحظه جدایی بازرگان از او، پیوسته بر این احترام و عشق ملبف بود. و برای او چه سخت بود که باید در آن بامداد اوائل بهمن سال ۱۳۷۳، در مسجد حسینیه ارشاد و بر جثمان بی جان یار قرین و جلیس و مصاحب و محبوب همیشگی خود نماز بگذارد و برای همیشه با او وداع کند، و او برای ابراز و اداء همین احترام، از حسینیه ارشاد تا میانه های میرداماد، همراه بلانپوهی دیگر از مردمان، جنازه را مشایعت نمود، در حالی که به سختی راه می نمود.

یدالله سبحانی صدفی بود که گوهر وجودش همه اخلاق و اخلاص و صمیمیت و رشادت و خلاصه همه صفات الهی بود، فقط به انجام کار و اداء وظیفه می اندیشید که اِتِّغَاءَ لِمَرْضَاءِ اللَّهِ باشد و ف قط آفریدگار هستی را خشنود سازد. و امروز، روز برگزاری مجلس ختم مهندس بازرگان است در حسینیه ارشاد. تالار، پایین و بالا، مملو از جمعیت است و راهروهای کناری و میانی هم، آدمیان از زن و مرد، ایستاده اند. بزرگان قوم فقدان بازرگان را به او تسلیت گفتند، اما او نگران وضعیت نهضت آزادی ایران بعد از بازرگان است. ازینرو وقتی پشت پیشخوان سخنرانی قرار می گیرد، به ذکر این مطلب تأکید می گزارد که نهضت آزادی ایران به فعالیت خود ادامه می دهد. و به زودی دبیر کل جدید خود را انتخاب و معرفی می نماید. او هم، بمانند مهندس بازرگان، پیوسته می گفت که نهضت آزادی را از فرزندانش بیشتر دوست دارد. و همین عنایات و ارشادات او، و ایمان او به ضرورت بقاء نهضت، به عنوان دیرینه حزب اعتقادی - سیاسی ایران زمین، موجب شد در همان روزهای نخست پس از رحلت بازرگان، شورای مرکزی نهضت تشکیل و دکتر ابراهیم یزدی را به عنوان دبیر کل برگزیند

هشت سال زیستن بدون بازرگان بر او سخت گزشت، اما ایمان راسخ او به معاد، این اطمینان عمیق را در او ایجاد کرده بود که بازرگان، از عبادالله الصالحین است و نزد پروردگارش رفیع الدرجات است و دارای قدر و منزلتی عظیم، طبق آنچه که خدای تعالی خود در کتاب معجیش وعده فرموده است؛

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَوْمَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (حدید ۱۲)

روزی که مردان و زنان مؤمن را می بینی که نورشان پیشاپیش آنها و بر سمت راست آنها می شتابد،  
(نداء می رسد که) مژده باد شما را امروز به باغهایی که از زیر درختانش نهرها جاری است  
جاودانگانند در آنها این هم رستگاری بزرگ است

ماندگاری او برآمده از ثبات قدم او است، در مسیری که به وصال محبوب ازلی و ابدی او منتهی  
می شود، و استواریش حاصل این آیه کریمه از کتاب خدا بود که مدام زمزمه اش می کرد: **يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ  
آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ** (ابراهیم ۲۷). ثابت قدم می گرداند خدا، هم آنان را که ایمان  
آورده اند، به قول ثابت (تغییر و تحریف ناپذیر) در زندگی دنیا و در آخرت. و او تمام وجودش، از معنا و  
ماده، از جان و روح و نفس و عقل، با مفهوم و حقیقت این آیه عجیب شادوب  
بازهم برهه‌یی از تاریخ حیات او را رها سازیم و به دورتر برویم مگر لحظه‌یی بوده است که او، یدالله،  
دست خدا، یعنی قدرت او، از اندیشیدن به سرنوشت این ملت، ملت بزرگ ایران، و این سرزمین، ایران  
زمین، غفلت نموده باشد!! چنین ادعائی کاملاً بر حق است، تمام عمر را برای اعتلاء ملت و سربلندی آب و  
خاک او سپری کرد، اما در سپهر ایمان به خدا و آخرت، و پیروی تمام از آخرین برگزیده و مبعوث او، و  
اوج تسلیم و نیز کسب رضامندی و خشنودی او  
از اینرو دریغ نمی داشت از برآوردن فریادهای حق طلبانه، و گفتن همه آنچه را که مطمئن بود **إِبتغَاءَ  
لِمَرْضَاءِ اللَّهِ** است؛ **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ** (بقره ۲۰۷)، و او از همین  
مردمان بود. مردمانی که جان خود بفروشد تا خشنودی وی را به چنگ آورند. پس اگر یک سال، پس از  
فتح خرمشهر، در نطق پیش از دستور خود، خواهان بررسی وضعیت جبهه های جنگ در مجلس شورای  
اسلامی می گردد و به طور ضمنی و مفهوماً ضرورت پایان دادن به جنگ را گوشزد می کند، و این اقدام را  
در راستای جلب رضای حق و به سود مصالح و منافع ملی و منطقه و مسلمانها می داند، همه برآمده از ایمان  
مطلق و بی آرایش او به آفریدگار هستی و روز جزاء و محکمه عدل الهی است. گویا که به حق یقین آن  
لحظه و آن روز را می بیند. هرچند کسی به این مطالبات او وقعی ننهاد و فریاد او، در میان هیاهوها برای هیچ،  
محو و ناپدید شد، و گزشت سالها بعد از آن نطق و درخواست، حقلتی طلب او را به اثبات رسانید  
و برگردم به سالهای میانی دهه چهل، وقتی که او و یارانش محکوم بیداد گاههای نظامی شاه بی‌خرد و  
خودکامه و سلطه گر شده بودند، و دوران محکومیت خود را در زندان قصر می گزراندند، و هنوز کسی به  
بrazجان تبعید نشده بود ملاقات با بنیان گذران نهضت آزادی ایران در بند ۴ زندان قصر تهران، برای همگان  
آزاد بود. و من دانشجوی سال اول دانشگاه تهران بودم. اواخر پاییز و تمام زمستان سال ۱۳۴۴، هر هفته بعد از  
ظهرهای دوشنبه به زندان قصر می رفتم و با کثیری از دانشجویان به اطاق ملاقات مثلثی شکل بند ۴، و بلسه  
صحابی همه جا باهم دیدار می نمودیم، و رموز ثبات قدم و ماندگاری را فرملی گرفتیم. این پیوند ریشه دار بین  
این سه یار دیرین، طالقانی - بازرگان - سبحانی، را وقتی می شد به وسعت آن نظاره کرد و به عمق آن دست  
یافت که ندای انا لله و انا الیه راجعون، یکی از آنراواح طیبه و انسانهای پاکیزه و رستگاران ناطلب مزد را از  
میان برمی گرفت. در سوگ طالقانی، در آن لحظاتی که ملت ایران به وجود او و حضور او در میان خود، در  
اوج نیازمندی بود، سبحانی حتماً گریست و بسیار هم گریست و در هفتمین سال از هشت سال زیست بعد از  
بازرگان، با چهره‌یی پر از درد و تحسر و تأسف به قم آمد و در مراسم یادبود او شرکت کرد، و از حضور  
حاضران نیز سپاسگزاری نمود و همه نزدیکان و دوستان بازرگان را دعوت می نمود تا از میراث اخلاقی او  
پاسداری نمایند. او یک حکیم الهی و عامل به اوامر او بود و نیز پرهیز کننده از نواهی او، و سرلوحه ایمان و  
عقل عملی او این آیه کریمه بود که

**وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا** (حشر ۷)

هرچه را که رسول به شما داده پس برگیریدش و هر آنچه که از آن نهی فرموده زمین بگذاریدش

